

فارسی پایه دهم

ص ۱۰ ستایش

۱. به نام خداوند آفریننده هفت آسمان آغاز می‌کنم / که انسان را از مشتی خاک آفرید.
۲. خدای من! به ما احسان کن / از سر مهربانی، به ما توجه کن!
۳. تو روزی‌دهنده و آفریننده همه موجودات هستی.
۴. آفرین بر تو! توانایی سخن گفتن را از تو دارم / تو همه چیز من هستی.
۵. وقتی در بهار پدیدار می‌شوی / حقیقت را آشکار می‌کنی.
۶. نور صورتت را به خاک می‌تابانی / گل‌ها و گیاهان شگفت‌انگیز می‌آفرینی.
۷. از شوق توست که گل‌ها در بهار شکوفا می‌شوند / از شوق توست که گل‌ها رنگارنگ هستند.
۸. هر چه در توصیف تو بگویم کم است و تو فراتر از آن هستی / مطمئنم بی‌تردید حقیقت همه چیز هستی.

ص ۱۳ درس یک: چشمه

۱. رودی از کوه جاری شد / در حالتی پُر موج، خودنما و تند.
۲. گاهی مانند صدفی که کف به دهم دارد، خشمگین / گاهی با سرعت زیاد مانند تیری که به سمت هدف حرکت می‌کند.
۳. رود گفت: در این عرصه، من بی‌نظیرم / سرور گل‌ها و دشت هستم.
۴. وقتی جاری می‌شوم سبزه به من احترام می‌گزارد.
۵. زمانی که موج ندارم و صاف هستم / ماه می‌تواند چهره خود را در من ببیند.
۶. با باریدن قطرات باران به روی خاک / گل‌ها و گیاهان زیبا و ارزشمند می‌رویند.

۷. قطره باران وقتی که در پایان راه به من می‌رسد / شرمسار می‌شود.
۸. ابر به خاطر وجود من بارور می‌شود / باغ با من پُر گل و گیاه می‌شود.
۹. گل با همه زیبایی و شایستگی / زندگی‌اش را از من دارد.
۱۰. زیر این آسمان، کسی نمی‌تواند با من برابری کند.
۱۱. به همین ترتیب، آن رود مغرور / رفت و وقتی از کوه دور شد ...
۱۲. دریایی پرخروش، ترسناک، تک و مواجی را دید.
۱۳. درحالی که صدای دریا بسیار بلند بود و خشمگین و ترسناک بود.
۱۴. دقیقاً / درست مانند یک زلزله که روی ساحل لم داده است.
۱۵. وقتی رود ناچیز به دریا رسید / غوغای دریا را دید ...
۱۶. خواست از آن مهلکه عقب‌نشینی کند / خودش را بیرون بکشد
۱۷. اما طوری مبهوت و ساکت ماند / که از آن همه شیرین سخنی‌اش از بین رفت و محو عظمت دریا شد.

ص ۱۵

وقتی سخن می‌گویی مراقب باش انسان سخن‌چینی پشت دیوار نباشد.

ص ۱۶

۱. ما قصد رفتن به باغ و بوستان نداریم / زیرا هر جا که تو باشی برای ما محل خوشگذرانی است.
۲. جهان از شوق و ماجراهای عشق، هیچ خبری نداشت / چشمان مسحورکننده تو فتنه عشق را در جان انداخت.

۱. یک قطره باران از ابری چکید/ وقتی گستره دریا را دید از ناچیزی خودن خجالت کشید.

۲. در برابر دریا من کسی نیستم/ حقیقت این است که اگر او هست، من نیستم.

۳. چون قطره باران خود را ناچیز دید (تواضع داشت) / صدف قطره باران را در خود جای داد و پرورشش داد و تبدیل به مروارید ارزشمند شد.

۴. قطره باران، ارزشمند شد زیرا متواضع شد / خود را نیست دید به همین دلیل هستی یافت.

ص ۱۷ پیرایه خرد

بند ۱ س ۵ آن ماهی که بسیار دوراندیش بود و ستم روزگار را تجربه کرده بود فوراً مشغول کار شد

بند ۲ دیگری که مقدار خرد و تجربه داشت با خود گفت: کوتاهی کردم و نتیجه کار بی‌خبران همین باشد و حالا وقت چاره‌اندیشی است هرچند دوراندیشی در وقتی که بلا رسیده است، زیاد فایده ندارد؛ با این همه عاقل از اینکه دانشش به او سود برساند، ناامید نمی‌شود و برای خنثی کردن حيله‌های دشمن، تأخیر را درست نمی‌داند. وقت ایستادگی مردان و اندیشیدن خردمندان است. پس خود را به مردن زد و روی آب آمد. چون صیاد تصور کرد که او مرده است ...

ب ۳ و آن ماهی که ناآگاه بود و ناتوانی از رفتارش پیدا بود، سرگردان و حیران به سختی این طرف و آن طرف می‌رفت و در سربالایی و سرازیری می‌دوید تا به دام صیادان افتاد.

ص ۱۸ درس دوم: از آموختن ننگ مدار

تا جایی که می‌توانی نیکی کن و خودت را نیکوکار نشان بده و چون خودت را نیکوکار نشان دادی، عکس آنچه نشان دادی، نباش. دل و زبانت یکی باشد تا دورو نباشی و در انجام همه کارها، تمام توانت را به کار گیر زیرا هرکس که خودش حق مطلب را ادا کند از داور بی‌نیاز است. اگر غم و شادی داشتی، به کسی بگو که غمخوار تو باشد و غم و شادی ات را پیش مردم آشکار نکن و با هر اتفاقی، سریع شاد و ناراحت نشو که این، کودکانه است.

سعی کن که به خاطر هر ناممکنی، حالت تغییر نکنند و ناراحت نشوی که انسان‌های بزرگ با هر حق و باطلی خشمگین نمی‌شوند و هر شادی را که منجر به غم می‌شود، شادی حساب نکن و در وقتی امیدی نیست، امیدوارتر باش و هنگام امیدواری آمادگی ناامید شدن داشته باش و در ناامیدی، امید داشته باش که امید در ناامیدی معنا پیدا می‌کند.

رنج هیچ‌کس را نادیده نگیر و آن‌گونه که شایسته است قدردان همه باش به ویژه خویشاوندانت. تا آنجا که می‌توانی با آنان نیکی کن و به پیران خاندانت احترام بگذار ولی آنقدر مشتاق آنان نباش تا بتوانی همانطور که خوبی‌شان را می‌بینی اشتباهشان را هم بینی. و اگر از چیزی ترسیدی سریع امنیت را رعایت کن. از آموختن خجالت نکش که ندانستن مایه شرمساری است.

ص ۱۹. کتابی که بتوان در آن حق سخن‌آرایی را ادا کرد، بنویسم.

ص ۲۰. شاد و بی‌غم زندگی کن زیرا شادی و غم / زود می‌آیند و می‌روند.

اعمال خود را محاسبه کنید پیش از آنکه اعمال شما را محاسبه کنند.

ص ۳۱ درس سوم: پاسداری از حقیقت

درختان را دوست دارم که برای احترام گزاردن به تو ایستاده‌اند و آب را هم دوست دارم چون مهریه مادر توست. شهادت تو به شرافت اعتبار داده است. سرخی آسمان به هنگام غروب نشان-دهنده نجابت توست و سپیده‌دم مانند محل عبادت توست که نماز صبح شهادت را در آن خوانده‌ای.

به آن گودالی که تو در آن شهید شده‌ای فکر می‌کنم؛ تا به حال گودالی ارزشمند ندیده بودم. در مکانی پست هم می‌توان با عزت بود از گودال پیرس.

شمشیری که تو را کشت همه چیز جهان هستی را به دو بخش تقسیم کرد: هر چیز سوی تو است به حق است و هر چیز سوی دیگر است، باطل. آه ای کسی که مرگ تو وسیله سنجش حق از باطل است. مرگ تو زندگی را مسخره و بی‌ارزش کرد زیرا چنان مردنی، آرزوی زندگانی شد. حقیقت که خونبهای تو است با شهادت تو یکی است (شهادت تو حقیقت است) و اراده تو تضمین‌کننده پایداری جهان است زیرا جهان با دروغ از بین می‌رود و شهادت تو تأییدکننده راستی است.

تو به تنهایی شجاعانه در بخش آگاه و آشکار تاریخ ایستاده‌ای تا از حقیقت محافظت کنی و صداقت مانند لبخندی شیرین اراده کردی. آنقدر عظمت داری که عقل در فهم تو ناتوان است.

با شهادت خودت در تاریخ کاری کردی که هر کس خواهان شهادت (دیدن حق) است از تو می‌آموزد.

ص ۳۵ ۱. چون درخت سرو درستکار است / غم دنیا را ندید و همیشه سبز است.

۲. هنگام سحر، خروس / می‌دانی چرا نوحه می‌خواند؟

یعنی که با آمدن صبح / شبی از عمر تو گذشت و تو بی‌توجهی

ص ۳۶ دیوار عدل

حاکم شهر به خلیفه نامه نوشت که دیوار شهر خراب شده و باید آن را تعمیر کرد.

خلیفه پاسخ داد که در شعر عدالت را برقرار کن و راه‌ها را از ستم و ترس پاک کن (امنیت را برقرار کن) تا نیازی به دیوار از گل و آجر و ... نباشد. (اگر عدالت برقرار باشد کسی دزدی نمی‌کند)

ص ۳۹ درس پنجم: بیداد ظالمان

۱. شما هم می‌میرید / شکوه روزگار شما هم تمام خواهد شد.

۲. رنج و سختی مانند جغدی شوم به قصد نابودی شما / خوشبختی شما را از بین خواهد برد.

۳. مرگ که سراغ همه می‌رود / شما را هم خواهد کشت.

۴. همانطور که عدالتگری پادشاهان دادگر (عادل) در جهان باقی نماند / ستم پادشاهان ظالم شما هم از بین خواهد رفت.

۵. قدرت پادشاهان قدرتمند و لایق گذشت / سر و صدای پادشاهان نالایق و ستگر شما هم تمام خواهد شد.

۶. مرگ مانند باد، شمع وجود انسان‌های بزرگ را خاموش کرده است (مرگی انسان‌های بزرگ را کشته است) / سراغ شما انسان‌های ناچیز هم خواهد آمد.

۷. همهٔ انسان‌ها از دنیا رفتند (مردند)/ شما هم خواهید مرد.

۸. ای کسی که به خوشبختی خودت می‌نازی/ خوشبختی شما پایان خواهد یافت.

۹. ما در برابر ستم شما ایستادگی می‌کنیم/ تا زمانی که قدرت شما تمام شود.

۱۰. ای پادشاهی که مردم را به دست حاکم ستمگر سپرده‌ای/ این ستم حاکمان شما نیز پایان می‌یابد.

ص ۴۰.

۱. گفتم آرزوی بوسیدن لب‌های سرخت ما را کشت/ گفت که تو اطاعت کن که او خود جانب‌بندگانش را نگه می‌دارد.

۲. بدبخت می‌شود/ هر کس زیاده‌خواهی کنترل وجود او را به دست بگیرد.

۳. بلندهمت باش زیرا اعتبار تو در نظر خدا و مردم به اندازهٔ همت توست.

۴. بنای ظلم را از بنیان نابود کن زیرا باید/ بنای ظلم را از ریشه کند.

ص ۴۱.

۱. روزگار دو گونه است: روزی به نفع تو و روزی به ضرر تو.

۲. هر موجودی طعم مرگ را می‌چشد (همه می‌میرند).

۳. از زبان طاق کسری: ما آستان پادشاهان دادگر هستیم و این گونه ویران شدیم/ قصر ستمکاران چه پست / ویران خواهد شد!

ص ۴۲ شعرخوانی: همای رحمت

۱. علی ای پرندهٔ خوشبختی! تو چه نشانه‌ای از خدا هستی!/ که هر چه غیر خداست را خوشبخت کردی.

۲. ای دل! اگر می‌خواهی خدا را بشناسی به شخصیت علی نگاه کن / به خدا قسم که من با علی خدا را شناختم.

۳. ای درخواست کننده نیازمند! از علی کمک بخواه/ که علی انگشتر خلافتش را می بخشد.
۴. به جز از علی چه کسی به پسرش می گوید: حالا که قاتل من/ در دست تو اسیر است با اسیر خوش رفتاری کن.
۵. به جز از علی چه کسی پسری شگفتی ساز به وجود می آورد/ که شهدای کربلا را در جهان معروف کند؟
۶. وقتی با دوسن پیمان ببندد در میان کسانی که همه چیز خود را در راه وفای به عهد می دهند/ چه کسی می تواند مانند علی به پیمان وفا کند؟
۷. نه می توانم بگویم علی خداست نه می توانم بگویم او بشر است / نمی دانم پادشاه سرزمین جوانمردی را چه بنامم.
۸. مثل ساز نی، هر لحظه از شوق او چه بگویم/ که حافظ بهتر آن را گفته است:
۹. سرتاسر شب به امید این هستم که نسیم سحرگاه/ با خبری از طرف معشوق، عاشق را نوازش کند (او را مورد لطف و مهربانی قرار دهد)
۱۰. از صدای پرندۀ یاحق بشنو که شبانگاه می گوید/ ای شهریار! غم دل به یاد گفتن، خوش است
- ص ۴۷. درس ششم: مهر و وفا
۱. هر کسی که از وفاداران پشتیبانی می کند / خدا او را در همه حال از بلا حفظ می کند.
۲. ماجرای معشوق را فقط به خدا می گویم / زیرا خدا سخن عشق را می شناسد و حفظ می کند.
۳. ای دل! به گونه ای زندگی کن که اگر خطا کردی / ارکان جهان هستی برای حفظ تو تلاش کند.
۴. اگر آرزوی توست که معشوق، به عهدش وفا کند / تو در حفظ رابطه بکوش تا او هم بماند.
۵. ای باد صبا! اگر دل مرا در میان موی معشوق دیدی/ لطف کن به دلم بگو که همان جا بماند
۶. وقتی به معشوق گفتم: دلم را نگه دار، چه گفت؟ / از دست انسان که کاری بر نمی آید؛ خدا دلت را نگه دارد.

۷. وجود و همه ثروت و جانم فدای آن یاری / که حرمت همنشینی مهر و وفا را نگه دارد.

۸. غبار محل عبورت کجاست تا باد صبا آن را برای حافظ بیاورد تا برای یادگاری نگه دارد.

ص ۴۸.

۱. نیازمندیم و توان بیان درخواست نداریم / در بارگاه شخص سخاوتمند نیازی به بیان درخواست نیست (کریم نگفته می دهد)

۲. در دخل و خرج زندگی از اره یاد بگیر / نیمی را خودت نگهدار و نیمی را به دیگران ببخش.

۳. کسی که یک عمر در پی او همه طرف گشتم / ناگهان او را روبه روی خودم دیدم

۴. ای جوان! برای دنیا غم نخور و به این پند گوش کن / اگر عقل داشته باشی به این سخن مانند مروارید، ارزشمنداست عمل می کنی.

۵. وقتی یارم نیست اگر همه مردم به من آرامش دهند نمی توانم زندگی کنم / زیرا دوستان به من دل زندگی کردن (شجاعت) خواهند داد نه جان (نیروی حیات) که زنده بمانم.

۶. همه مردم دنیا، وصف زیبایی و نمکین بودن تو را شنیدند / آری با اتحاد می توان جهان را فتح کرد

۷. زیبایی گل لاله را که دیدم، چهره زیبای تو به یادم آمد / شعله آتش را که دیدم سرکشی های تو به یادم آمد.

ص ۴۹. گفتم که آرزوی بوییدن موی تو باعث گم شدن من در دنیا شد / گفت اگر بدانی همان آرزوی بوییدن مو، راه را به تو نشان خواهد داد.

۲. باید آگاه شوی تا از رازهای پشت پرده خبردار شوی / پیام الهی را آنکس که آگاه و آشنا نباشد دریافت نمی کند.

۳. هر کس به خداوند توکل کند، خداوند برای او کافی است.

ص ۵۰ سطر ۶

شیخ دستور داد تا جعبه را به او دادند و گفت مراقب باش تا این جعبه را باز نکنی. مرد جعبه را گرفت و وسوسه شد که بداند در جعبه چیست.

ص ۵۱ درس هفتم: جمال و کمال

آگاه باش که قرآن شبیه بهشت جاودان است؛ در بهشت هزاران نعمت است و در قرآن هزاران پند و معرفت است (پندهای قرآن مانند نعمت‌های بهشت ارزشمند هستند). و قرآن مانند آب روان است زیرا آب پیکر انسان را زنده نگه می‌دارد و قرآن دل انسان را زنده می‌کند.

قصهٔ یوسف، شگفت‌انگیزترین قصه است زیرا متضادها را در خود جمع کرده است: هم جدایی هست هم پیوند؛ هم غم است هم شادی؛ هم آسایش است هم آسیب؛ هم وفا است هم ستم. در آغاز گرفتاری و چاه است و در پایان پادشاهی است؛ پس چون در این قصه چند غم و شادی است عجیب است.

گفته اند نیکوترین زیرا یوسف راستگو، وفادار است و یعقوب خودش آموزگار صبر او است و زلیخا در عشق و درد او ناآرام است و اندوه و شادی در این قصه بسیار است و خبر داستان یوسف را خداوند قدرتمند داده است.

اینکه گفته اند قصهٔ یوسف نیکو است نه به خاطر صورت زیبای او بلکه به خاطر خوبی اخلاقش گفته اند. زیرا که خوش اخلاق هزار بار از خوش صورت بهتر است. مگر نمی‌بینی که یوسف به خاطر صورت زیبایش به زندان افتاد و به خاطر اخلاق خویش به فرمانروایی رسید؟

خداوند در این قصه خبر از اخلاق خوب یوسف داد نه از زیبایی او تا اگر نمی‌توانی صورت خود را مانند صورت یوسف زیبا کنی، بتوانی اخلاقت را مانند او خوب کنی.

اخلاق یوسف نیک بود زیرا در با اینکه ستم دید، وفادار بود و با اینکه بدی دید در آشتی و صلح بود و با اینکه با فرومایگی کردند او جوانمردی کرد.

چون برادران یوسف دیدند او نعمت زیادی دارد و یعقوب به او توجه می‌کند قصد فریب و حيله و دشمنی کردند تا او را بکشند و اثری از او باقی نگذارند. برنامهٔ برادران عکس برنامهٔ خدا

بود. خداوند والا مرتبه خوشبختی بر خوشبختی او افزود و فرمانروایی و پیامبری به او داد تا مردمان بدانند که هرگز مکر مکاران با خواست خداوند دانا برابری نمی‌کند.

ص ۵۳.

۱. هنر مانند چشمه‌ای تولیدکننده است و خوشبختی‌ای پایدار.

۲. فرمانروایی بی دین باطل است و دین بی فرمانروایی نابود می‌شود.

۳. محبت پایان ندارد زیرا خدا پایان ندارد.

ص ۵۵ شعرخوانی: بوی گل و ریحان‌ها

۱. وقتی دل عاشقم به گلستان می‌رفت / بوی گل‌های معطر مرا از خود بی خود کرد.

۲. لحظه‌ای بلبل آواز می‌خواند، لحظه‌ای گل شکوفا می‌شد / یاد تو افتادم و همه این زیبایی‌ها از یادم رفت.

۳. از وقتی با تو پیمان بستم برای وفای عهدم به تو پیمان همه را شکستم / بعد از پیمان بستن با تو، شکستن پیمان‌های دیگر، درست است.

۴. تا وقتی به غم عشق تو مبتلا هستم / به گلستان رفتن فکر بیهوده‌ای است.

۵. اگر در راه رسیدن به تو رنجی به ما برسد، شایسته است / چون برای کسی که به خانه خدا می‌رود، پشت سر گذاشتن بیابان‌ها کار راحتی است. (کسی که هدف دارد سختی‌های مسیر را می‌پذیرد)

۶. می‌گویند: سعدی! از عشق او سخن نگو / من از عشق او سخن خواهم گفت و بعد از من هم دیگران از عشق او خواهند گفت.